



مقدمه مترجم: در این جستار کوتاه، آصف بیات از تحول اندیشه در فضای پساانقلاب سخن می‌گوید. وی در آغاز گریزی می‌زند به بسترهای ابتدایی شکل‌دهنده‌ی انقلاب و سپس به تشریح اندیشه‌هایی می‌پردازد که از دل این بسترها سربرآوردند. بیات جریان اصلاح‌طلبی در ایران را زاده‌ی نگرش‌های پسااسلام‌گرایانه می‌داند؛ نگرش‌هایی حاکی از ناکارآمدی حکومت اسلامی و مذهبی. آیا از دل یک حکومت پسااسلام‌گرا ممکن است حکومتی بنیادگرا زاده شود؟ نکته‌ی کوتاه و البته چشمگیری که این جستار به آن اشاره دارد. پس می‌توان این نکته را بدین شکل مطرح کرد: آیا از دل یک حکومت اصلاح‌طلب، حاکمیتی بنیادگرا می‌تواند زاده شود؟ جستار پیش‌رو در ۲۶ آپریل ۲۰۱۱ منتشر شده است.

چگونه می‌توان از انقلاب‌هایی که جهان عرب را فرا گرفته‌اند سردرآورد؟ برخی از تحلیلگران آنها را انقلاب‌های پست‌مدرن می‌دانند؛ آشفته و بی‌رهبر، فاقد یک ایدئولوژی مشخص. دیگران این انقلاب‌ها را به چشم امواج بعدی انقلاب‌های لیبرال و دموکراتیک می‌نگرند. اغلب این انقلاب‌ها را با نام انقلاب‌های جوانان می‌شناسند، چراکه جوانان نقشی کلیدی در آغاز آن انقلاب‌ها ایفا کردند. برخی دیگر هم استدلال می‌کنند که ممکن است این انقلاب‌ها، انقلاب‌هایی اسلام‌گرایانه باشند و

منطقه را به تئوکراسی ای چونان ایران بدل سازند. این موضع اکثر جمهوریخواهان در ایالات متحده آمریکا است. تندروهای ایران با این موضع هم‌داستانند و انقلاب‌های عربی را برخاسته از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ ایران می‌انگارند.

دسته‌های مذهبی تا اندازه‌ای در اعتراضات جهان عرب نقش داشت؛ برای مثال: النهدا در تونس، اخوان المسلمین در مصر و سوریه، و اپوزیسیون اسلامی در یمن. اما در حقیقت این انقلاب‌ها از سیاست اسلام‌گرایانه ای که تا چند سال پیش در منطقه حاکم بود فراتر رفت. در مقاله‌ای راجع به آینده‌ی انقلاب‌های اسلامی در سال ۲۰۰۸، این موضوع را طرح کردم که تجربه‌ی ایرانی «احتمالاً اولین و آخرین انقلاب اسلامی عصر ما خواهد بود» چراکه «رشد حساسیت‌ها و جنبش‌های دموکراتیک [در خاورمیانه] احتمالاً اسلام‌گرایی را به مسیر «پسااسلامگرایی» سوق می‌دهد و راه را برای تغییر دموکراتیکی هموار می‌سازد که در آن، قسمی اسلام‌پذیرا و غیرحذف‌گرا ممکن است نقش مهمی داشته باشد. ثمره‌ی آن را می‌توان «اصقلاب‌های» [ترکیبی از اصلاحات و انقلاب] پسااسلام‌گرایانه نامید».

پسااسلامگرایی، اسلام‌ستیز یا سکولار نیست. یک جنبش پسااسلام‌گرا مذهب را عمیقاً ارج می‌نهد اما در عین حال برای حقوق شهروندی نیز اهمیت فراوانی قائل است. آرزوی جامعه‌ای باتقوا همراه با حکومتی دموکراتیک را در سر می‌پروراند. نمونه‌های متقدم چنین جنبش‌هایی جنبش اصلاحات در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و جنبش سبز امروز ایران، حزب عدالت و رفاه اندونزی، حزب الوسط مصر، حزب عدالت و توسعه‌ی مراکش (PJD) و حزب حاکم عدالت و توسعه (AKP) در ترکیه را شامل می‌شود. هر یک از آنها بدواً بنیادگرا بودند اما در طول زمان به تندروی‌های اسلام‌گرایان؛ نقض حقوق دموکراتیک از سوی آنها، و استفاده از دین به عنوان ابزاری برای تقدیس قدرت سیاسی انتقاد کردند. آنان در نهایت حکومت دموکراتیک را برگزیدند.

گویی جنبش‌های اعتراضی آرمیده در انقلاب‌های فعلی همان مسیر سابق پسااسلام‌گرایان را در پی گرفته‌اند. تا کنون، از رتوریک مذهبی خبری نبوده است. شرکت‌کنندگان در بسیاری از خیزش‌های خاورمیانه از افراد معتقدی به شمار می‌آیند، اما تا کنون از رتوریک مذهبی خبری نبوده است. در تونس هدف اصلی معترضین بنا نهادن حکومت دموکراسی بود. راشد الغنوشی، بنیانگذار حزب اسلام‌گرای اصلی تونس، نهادی اسلامی، آشکارا مخالفتش را با حکومت به شیوه‌ی ایران اعلام کرده و از نامزد شدن برای پست ریاست‌جمهوری در انتخابات آتی امتناع کرده است. به همین سیاق، انقلاب مصر مطالبه‌ی «تحول، آزادی، و عدالت اجتماعی» بود پیش کشید و عمدتاً سکولار بود. در حقیقت، گروه‌های اصلی مذهبی مانند جماعه انصار السنه المحمدیه [۲]، جنبشی سلفی که ۵۰۰ مسجد و شماری از مدرسه و شرکت‌ها را کنترل می‌کند و الازهر، عالی‌ترین نهاد اسلامی و کلیسای قبطی [۳] از آغاز از انقلاب حمایت نکردند و چهره‌های قدیمی اخوان‌المسلمین با بی‌میلی و تنها پس از اصرار اعضای جوان‌تر گروه به جریان انقلاب پیوست.

جنبش انقلابی لیبی و دولت موقت، شورای ملی [۴]، تنها از اسلام‌گرایان یا اعضای القاعده تشکیل نشده است، بلکه ترکیبی از سکولارها و مؤمنان، مانند پزشکان، وکلا، آموزگاران، افراد متواری شده از رژیم، و کنشگران فعال برای پایان دادن به سرکوب معمر قذافی، وارد پیکره‌ی دولت شدند. به گفته‌ی سخنگویشان، عبدالحفیظ غوفه، وکیل حقوق بشر، از زمان قلعو قمع اسلام‌گرایان کشور به دست قذافی، حضور اسلام‌گرایان حداقلی است. در یمن و سوریه که معترضین خواستار دموکراسی

هستند، اثری از حضور پررنگ اسلام‌گرایان به چشم نمی‌خورد. در بحرین از آنجایی که سلطنت سنی است و عموم مردم شیعه هستند، اعتراضات ریختی فرقه‌ای به خود گرفته‌اند اما همچنان جریان اصلی مخالفین، مطالبات عمدتاً سکولاری دارند: دولت منتخب، رسانه‌های آزاد، حق تاسیس تشکل‌ها، و پایان دادن به تبعیض دینی.

انقلاب‌های مدنی و سکولار امروزی، گسستی از سیاست عربی میانه‌ی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ را بازمی‌نمایند. طبقه‌ی سیاسی، متأثر از انقلاب ۱۹۷۹ ایران آن روزها دل‌مشغول ایده‌ی برقراری نوعی نظم اسلامی بود که حکومت مذهبی و شریعت را در بر می‌گرفت. هدف اولیه‌شان برساختن اجتماع ایدئولوژیکی بود به دغدغه‌های سکولار پاسخ بدهد. در نزد اسلام‌گرایان، حکومت به عنوان قدرتمندترین و کاراترین نهاد برای گسترش «خیر» و ریشه‌کن‌سازی «شر» دانسته می‌شود. در نتیجه اسلام‌گرایان، بدون توجه به حقوق شهروندان، آنان را رعایای موظفی میدانستند و بر وظایفشان نسبت به حکومت صالح تأکید می‌ورزیدند.

ابزارهای رسیدن به چنین نظمی، بسته به هر گروه، متفاوت است. اسلام‌گرایان ستیزه‌جو مانند الگما السلامیه [۵] در دهه‌ی ۱۹۹۰ اسلحه به دست گرفتند تا حکومت سکولار را براندازند. میانه‌روها یا اسلام‌گرایان انتخاباتی مانند اخوان المسلمین در برخی کشورهای عربی، دعوت (ترویج مذهبی) و فعالیت در نظام برای دستیابی به تحولات اسلامی تدریجی را ترجیح دادند. ستیزه‌جویان و میانه‌روها در دشمنی با غرب متحد بودند. اما اهداف و دشمن مشترک از پس حل اختلافات آنان درباره‌ی سیاست خارجی برنیامد. گروه‌های ستیزه‌جوی شیعه مانند حزب الدعوة عراق [۶] و حزب الله لبنان [۷] با ایران متحد شدند درحالی که هم‌تایان سنی‌شان به عربستان سعودی نزدیک‌تر بودند.

حکومت‌های اقتدارگرای عربی ناخواسته بذر مرگ خودشان را کاشتند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به موازات رشد جمعیت و شهری شدن، مطالبه‌ی حقوق خصوصاً برای پرداخت دستمزد و امنیت شغلی، منازل و امکانات مناسب، و احترام اوج گرفت. البته اقتصاد کشورهای عربی نتوانست پا به پای این مطالبات پیش رود. سراسر دهه‌ی ۱۹۸۰ شورش‌های شهری گسترده، شهرهای اصلی عربی را به لرزه درآورد. دولت‌های عربی پیرو دستورکارهای نولیبرال، به جای آنکه وظایف رفاهی را خود بر عهده گیرند، مسئولیت یاری‌رسانی را بر دوش بخش روبه‌گسترش خیریه‌های مذهبی و سازمان‌های غیردولتی نهادند. اما این ترتیبات نحیف‌تر از آن بودند که بتوانند از فقر و نابرابری عمیق فراگیر در جوامع خاورمیانه بکاهند. در واقع، آمیختگی سیاست‌های اقتصادی جدید و کم‌جانی تور ایمنی اجتماعی، فاصله‌ی درآمدی بین فقیر و ثروتمند را افزایش داد، طبقه‌ی متوسط کارگر را آسیب‌پذیرتر کرد و اکثریت طبقه‌ی متوسط تحصیل کرده را به حاشیه راند.

طی دو دهه‌ی گذشته شاهد رشد «طبقه‌ی متوسط فقیر» بودیم. این طبقه‌ی متناقض، مدرک دانشگاهی کسب می‌کرد، با سایر نقاط دنیا در تماس بود، اشکال دیجیتالی ارتباطات را به کار می‌گرفت، و انتظار سبک زندگی طبقه‌ی متوسط را داشت، اما با این حال مجبور بود در فقری زندگی کند که چشم انداز تیره و تاری برای بهبود داشت. مانند دیگر گروه‌های محروم جهان عرب، نظیر فقرای حاشیه‌نشین، زنان و جوانان، طبقه‌ی متوسط فقیر برای بهبود فرصت‌های زندگی‌اش در سکوت به مبارزه پرداخت. بسیاری از زنان مسلمان تلاش کردند تا از حقوق‌شان برای حضور در عرصه‌ی عمومی، رفتن به دانشگاه، و عدالت در دادگاه دفاع کنند. جوانان در دانشگاهها، قهوه‌خانه‌ها و فضای مجازی هویت‌های جمعی تشکیل دادند و تلاش

کردند با مشارکت در جامعه‌ی مدنی و فعالیت‌های داوطلبانه، سیاست را تغییر دهند و استقلال خود را تقویت کنند. این تلاش‌ها عمدتاً با شکست مواجه شدند. (جوانان فقط در نیمه‌ی ۲۰۱۰ زمانی که رسانه‌های اجتماعی، بسیج جمعی آنان را در مقابل رژیم‌های حاکم تسهیل کرد، به تهدیدی جدی برای رژیم بدل شدند). در دهه‌ی ۱۹۹۰ جدی‌ترین چالش سیاسی برای رژیم‌های عربی اپوزیسیون اسلام‌گرا بود که اکثریت "طبقه‌ی متوسط فقیر" از آن حمایت می‌کردند.

اما اخیراً جذابیت اسلام‌گرایی به طرز چشمگیری رو به نقصان گذاشته و مدل ایرانی انقلاب جلالی خود را از دست داده است. به صورت گسترده‌ای رژیم به سرکوب، زن‌ستیزی، انحصارانگاری، و وعده‌های عملی نشده مشهور شد، و [کسانی را که] زمانی همراهش بودند، [با خود] بیگانه ساخت. علاوه بر این، خشونت القاعده، سبب بدبینی نسبت به مسلمانان معمولی شد، کسانی که عملکرد القاعده را مغایر با روح حقیقی اسلام می‌دانستند. بیشتر باورمندان [به اسلام] در جهان عرب، نادیده گرفتن حقوق بشر، مدارا و پلورالیسم توسط اسلام‌گرایان را محکوم کردند. آنان نمی‌توانستند بیش از این استفاده از اسلام به عنوان ابزاری برای کسب قدرت و برتری را تاب آورند. برای نجات اسلام، آنان حکوت اسلامی را رها کردند. در همان زمان طبقه‌ی سیاسی تشخیص داد که کارزار ملی‌گرایانه، ضدامپریالیستی، و حامی فلسطین‌اش تا مادامی که با رتوریک عوام‌فریبانه‌ی رژیم‌های اقتدارگرا، پیوند می‌خورد، رونقی نمی‌یافت. بنابراین قدم منطقی بعدی این بود که بر یک معضل داخلی اصلی تمرکز کنند: دموکراسی.

جوانه‌های نگرش پسااسلام‌گرایانه، نخستین بار در سال ۲۰۰۰ در مصر شکفت. در آن زمان گروهی به نام کمیته‌ی مردمی برای همبستگی با انتفاضه‌ی فلسطین، [۵] جوانان، جامعه‌ی مدنی و کنش‌گران سیاسی را برای برپایی تظاهرات جمعیلیه محاصره‌ی سرزمین‌های فلسطینی توسط اسرائیل در میدان تحریر گرد آورد. اما این جنبش کفایه (کافی) در سال ۲۰۰۴ بود که ظهور سیاست‌های دموکراتیک پسااسلام‌گرایانه را نوید می‌داد: این جنبش بیشتر بر دموکراسی و حقوق بشر داخلی تمرکز می‌کرد تا سیاست‌های فرامرزیو شکاف‌های ایدئولوژیک به ویژه بین کنشگران سکولار و دین‌دار و بین چپ‌ها و ملی‌گرایان را از میان برمی‌دارد. در این مسیر بود که پسااسلام‌گرایی از سیاست‌های اسلامی انحصارگرا فراتر رفت.

این شکل جدید سیاست در دوران پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ حلقه‌ی درونی اسلام‌گرایی را متأثر کرد و کنشگران و ایدئولوگ‌هایی مانند [اعضای] جوان اخوان المسلمین را به بازاندیشی پروژه‌ی سیاسی‌شان واداشت. بسیاری از گروه‌ها مانند اصلاح‌طلبان در ایران و حزب عدالت و رفاه اندونزی آشکارا از دیدگاه‌های اسلامی سابقشان فاصله گرفتند. در مصر اواخر دهه‌ی ۲۰۰۰، اخوان المسلمین تحت فشار جنبش کفایه و رتوریک جرج دلبیو بوش رئیس‌جمهور سابق آمریکا برای به‌رسمیت‌شناسی مشروعیت دموکراسی، تفکیک قوا و حقوق بشر گام‌هایی تدریجی و عمل‌گرایانه برداشت. پسااسلام‌گرایی به چارچوبی بدل شد که سیاست مذهبی را دربرگیرنده‌تر می‌ساخت. مسلمانان می‌توانستند مسلمان باقی بمانند و همچنین مانند ترکیه از حکومت دموکراتیک هم برخوردار باشند. و همگام با گسترش رسانه‌های الکترونیک، کنشگران مسلمان و سکولار، موقعیت بی‌نظیری برای برقراری ارتباط، بسیج و مطالبات دموکراتیک داشتند. بنابراین در اواخر ۲۰۱۰ اجتماع نیرومند جدیدی با افق سیاسی نوین و ابزارهای نیل به آن پدیدار شده بود که برای رهبری خیزش‌های فعلی آمادگی داشت.

هیچ کس نمیداند که پس از فروکش کردن اشتیاق انقلابی، پسااسلام‌گرایی حفظ میشود یا نه. قطعاً امکان تجدید بنیادگرایی وجود دارد. از همین حالا سلفی‌های مصر که با انقلاب مخالف بودند، دیگر بار در مساجد و خیابان‌ها با این پیام گرد آمده‌اند که دموکراسی حرام است. سلفی‌ها ممکن است بتوانند با سرمایه‌گذاری بر مسائل اخلاقی و مذهبی، حمایت‌هایی را جلب کنند. به هر روی یک موضوع روشن است؛ دموکرات‌ها چه معتقد [به اسلام] و چه سکولار، وظیفه‌ی سنگینی بر دوش خود دارند. آنان باید تلاش کنند که ارزش‌های دموکراتیک را از کتاب‌های قانون بیرون آورند تا مردم معمولی را بسیج کنند. اگر سلفی‌ها توان انجام کار تشکیلاتی مردمی را دارند، پس نیروهای دموکراتیک هم باید قادر باشند.

-این متن ترجمه‌ای است از:

<https://www.foreignaffairs.com/articles/north-africa/post-islamist-۲۶-۰۴-۲۰۱۱>
[/revolutions](#)

Refo_lution [۱]

[۲] کلیسای قبطی در اسکندریه پایگاه اصلی مسیحیت در شمال آفریقا به شمار می‌رود. پس از جریان انقلابها مباحثی درباره‌ی حضور قبطیان در قیامها و سهم آنان در دولت آتی مصر مطرح شد. (مترجم)

[۳] شورای ملی انتقال که ریاست آن را مصطفی عبدالجلیل به عهده داشت، با شعار "آزادی، عدالت، مردمسالاری" در شهر بنغازی تشکیل شد و خود را تنها نماینده‌ی رسمی لیبی معرفی نمود. این شورا به دنیال خیزشهای ۲۰۱۱ و در مخالفت با معمر قذافی تاسیس شد. (مترجم)

[۴] Al_Gama'Al_eshamiyya حزب تندرو سنی اسلامی که از طریق کودتا سعی داشتند محمد مرسی را براندازند و حاکمیتی اسلامی را جایگزین گردانند. (مترجم)

popular committee [۵]

[۶] جنبش مقاومتی مردم فلسطین. رویدادهای مختلفی مانند حفر تونلی در نزدیکی مسجدالاقصی سبب تجدید این جنبش گشت. (مترجم)

[۷] جنبش کفایه یکی از مهمترین جنبشهای تاریخ مصر است که به دلیل تسلط حاکمیت بر رسانه‌ی ملی، معترضین از طریق شبکه‌های اجتماعی سازماندهی شدند. این جنبش از جمله خیزشهای جهان عرب است که از انقلاب تونس الهام گرفت. (مترجم)

[۸] مطالب ذکر شده در [] از مترجم است.